

دادگاه مدنی خاص در نظام قضائی جمهوری اسلامی ایران



دادگاه مدنی خاص برطبق لایحه قانونی مصوب اول مهرماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب تأسیس شده و سابقه تشکیل چنین دادگاهی که به دعاوی زناشویی و اختلافات خانوادگی و امورحسیبه بر مبنای احکام شریعت اسلام رسیدگی نماید به هشتاد سال قبل می‌رسد و تحولاتی داشته که به عنوان مقدمه به آنها اشاره می‌شود.

الف - تشکیل محاضر شرعیه و فقیه صلحیه :

پس از پیروزی آزادیخواهان و رهایی ملت ایران از حکومت جابرانه و استبدادی سلاطین قاجاریه و برقراری حکومت مشروطه در ایران و تصویب قانون اساسی مورخ چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری و متمم آن و تشکیل مجلس شورای ملی مقدمات تأسیس عدلیه جدید برای رسیدگی به دادخواهی و تظلمات مردم فراهم شد و در دوره دوم قانون‌گزاری مجلس، قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه مورخ ۲۱/رجب ۱۳۲۹ هجری قمری به تصویب کمسیون قوانین عدلیه رسید و این قانون محاکم عدلیه را به دو نوع تقسیم نمود :

اول - محاکم عمومی که حق رسیدگی به تمام دعاوی را داشتند غیر از آنچه که قانون صراحتاً استثناء نماید مشتمل بر محاکم صلح و بدایت و استیناف و مافوق آنها دیوان عالی تمیز .

دوم - محاکم اختصاصی که به هیچ امری حق رسیدگی نداشتند غیر از آنچه قانون اجازه داده مانند محکمه تجارت و محاضر شرعیه و فقیه صلحیه .

قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۲۶ رمضان ۱۹ و ذیقعد ۱۳۲۹

هجری قمری صلاحیت محاکم عمومی و اختصاصی را معین نمود به این ترتیب که رسیدگی به دعاوی حقوقی در امور عرفیه با محاکم عمومی عدلیه و در امور شرعیه با محاضر شرعیه و فقیه صلیحیه (عدول مجتهدین) است .

قانون مزبور در تعریف امور شرعیه به این عبارت تنظیم گردید :
امور شرعیه موضوعاتی است که بموجب قوانین شرع انور اسلام مقرر گردیده و محاکم عدلیه باید موارد ذیل را به محضر عدول مجتهدین ارجاع دهند :
۱ - موردیکه منشاء اختلاف و نزاع جهل به حکم شرعی یا جهل به موضوعات شرعی باشد .

۲ - دعاوی راجع به نکاح و طلاق .

۳ - احکام غیابی که در امور شرعیه از محاکم عدلیه صادر شده .

۴ - موردی که حکم به افلاس یا حکم به حجر مفلس یا حکم به توقیف مال ممنوع از ادای دین یا حکم به تقاص لازم شود .

۵ - موردی که قطع و فصل خصومت جز به اقامه شهود (بینه) یا به حلف و احلاف ممکن نیست .

۶ - موردیکه احکام شرعیه استنادی طرفین یا یکی از آنان متناقض یا مجمل یا مبهم باشد .

۷ - موردیکه نزاع در اصل وقفیت یا اصل وصیت یا تولیت متولی یا وصیت وصی باشد .

۸ - موردی که نصب متولی یا ناظر شرعی یا قیم یا وصی لازم شود .

براساس این قانون محاضر شرعیه در مرکز و در ایالات و ولایات مملکت تشکیل گردید و هر محاضر شرعیه مرکب بود از یک مجتهد جامع الشرایط به عنوان حاکم محضر و دو نفر معاون قریب الاجتهاد و یک نفر محرر .

در محلات شهرها و مرکز بلوکات یک نفر مجتهد جامع الشرایط به امور شرعیه مردم رسیدگی می نمود که به فقیه صلیحیه موسوم بود . انتخاب و تعیین مجتهد جامع الشرایط برای این مراجع با وزارت عدلیه بود و وزیر عدلیه شخصی را که لااقل دو نفر از علمای مرجع تقلید معرفی می نمودند برای تصدی این سمت تعیین می کرد و حاکم محضر شرعیه دو نفر معاون و یک نفر محرر را انتخاب و به وزیر عدلیه معرفی می نمود .

حکم صادر از محضر شرع به امضاء حاکم محضر و معاونان او می رسید و مانند حکم فقیه صلیحیه قطعی و قابل اجراء بود ولی در موردی که امری در محضر شرعیه یا فقیه صلیحیه مطرح و حل آن پیچیده و مشکل بود یا در مسائل فقهیه

شبهه حاصل می‌گردید یا از حکم محضر شرع و یا حکم فقیه صلحیه شکایت می‌شد موضوع در مجلس فوق‌العاده (جلسه عمومی عدول مجتهدین) مطرح و رسیدگی می‌شد و شکایت از حکم مانع اجرای حکم نبود مگر اینکه مجلس فوق‌العاده حکم صریح برتوقیف اجراء صادر کند .

مجلس فوق‌العاده مرکب بود از حداقل پنج نفر از حکام محاضر شرعیه و صلحیه همان حوزه به انتخاب وزیر عدلیه و اگر در حوزه‌ای تعداد مجتهدین کمتر از پنج نفر بود تعداد لازم از بین علمای همان محل انتخاب می‌گردید و رأی اکثریت مناط اعتبار بود و اگر اختلاف رأی حاصل و آراء دوطرف مساوی بود رأی آن طرف که تعداد حکام محاضر شرعیه بیشتر بود اعتبار داشت. اموری که در مجلس فوق‌العاده (جلسه عمومی عدول مجتهدین) مطرح و رسیدگی می‌شد به این شرح بوده است :

۱ - اموری که پیچیده و مشکل بوده و حاکم محضر شرعیه یا فقیه صلحیه رسیدگی و حل آن را از مجلس فوق‌العاده بخواهد .

۲ - شکایتی که از حکم یا حاکم یکی از محاضر شرعیه یا فقیه صلحیه باشد .

۳ - مطالبی که راجع به تنظیم امور محاضر شرعیه باشد و باید برای انجام آن به وزیر عدلیه پیشنهاد شود .

۴ - مسائل فقهیه که حکم شرعی آن برای یکی از حکام محاضر شرعیه یا فقیه صلحیه محل شبهه باشد .

۵ - تعیین جانشین حاکم محضر شرعیه یا فقیه صلحیه که مستعفی یا فوت یا منفصل شده و معرفی او به وزارت عدلیه .

ب - تشکیل محاکم شرع :

قانون راجع به محاضر شرعیه و فقیه صلحیه از سال ۱۳۲۹ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۰ هجری شمسی در مدت بیست سال اجراء گردید و در تاریخ نهم آذرماه ۱۳۱۰ هجری شمسی قانون محاکم شرع بتصویب رسید و مقررات راجع به محاضر شرعیه و فقیه صلحیه منسوخ شد .

در قانون محاکم شرع تصریح شده که محکمه بزبور از محاکم اختصاصی است مرکب از یک مجتهد جامع‌الشرايط به انتخاب وزارت عدلیه و او می‌تواند یک یا دو معاون که به درجه اجتهاد رسیده باشند داشته باشد .

محکمه شرع در تهران و در اکثر ایالات تشکیل شد و در حوزه‌هایی که محکمه شرع تشکیل نشده بود یک نفر مجتهد جامع‌الشرايط به انتخاب وزیر عدلیه

به امور مربوط به محکمه شرع رسیدگی می‌کرد. متداعیین حق مراجعه مستقیم به محکمه شرع نداشتند و بایستی دعوی و اختلاف آنان در محاکم عمومی عدلیه مطرح شود تا اگر موضوع جنبه شرعی داشته باشد محاکم عدلیه رسیدگی را به محکمه شرع ارجاع دهند و در مواردی هم مدعی‌العموم مسائلی را به محکمه شرع ارجاع می‌داد.

ارجاع به محکمه شرع از طرف محاکم عدلیه یا ادارات مدعی عمومی در موارد ذیل بعمل می‌آمد:

- ۱ - دعوی راجع به اصل نکاح و طلاق.
 - ۲ - دعوی زوجه برای تفریق به علت استنکاف شوهر از دادن نفقه.
 - ۳ - نصب قیم و سایر اموری که مدعی‌العموم ارجاع دهد.
- احکام صادر از محکمه شرع ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ به محکوم‌علیه قابل اعتراض و تجدیدنظر شناخته شده بود. مرجع تجدیدنظر احکام محاکم شرع ولایات، محکمه شرع تهران بود و رسیدگی تجدید نظر از احکامی که محکمه شرع تهران در رسیدگی نخستین صادر می‌کرد نزد یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط انجام میشد که در هر پرونده با حضور متداعیین و نماینده مدعی‌العموم از بین مجتهدینی که وزارت عدلیه تعیین نموده بود با قرعه انتخاب می‌گردید.
- احکام صادر از مرجع تجدیدنظر قطعی و قابل اجراء بود و محکمه شرع حکم مزبور را به دادگاهی که موضوع را ارجاع داده، ابلاغ می‌نمود و محاکم عمومی عدلیه که رسیدگی به دعوی را تا صدور حکم محکمه شرع متوقف نموده بودند با وصول حکم محکمه شرع، حکم راجع به دعوی را براساس آن صادر می‌کردند.

ج - تشکیل دادگاههای شهرستان و استان :

در تاریخ شهریورماه ۱۳۱۸ هجری شمسی قانون آیین دادرسی مدنی بتصویب رسید و در ماده اول این قانون تصریح شده که رسیدگی به کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در صلاحیت دادگاههای دادگستری است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری معین کرده است. دادگاههای حقوقی دادگستری به صورت دادگاه شهرستان و دادگاه استان تشکیل گردید که به دعاوی حقوقی در دو مرحله نخستین و پژوهش رسیدگی ماهوی انجام می‌دادند و رسیدگی نهایی در دیوان عالی کشور بصورت شکلی (نقض و ابرام) انجام می‌شد.

ماده ۶۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به اختلافات زناشویی و دعاوی خانوادگی راجع به سوء رفتار زوج و عدم تمکین زوجه و نفقه و کسوه و سکنی و هزینه

طفلی که برعهده شوهر و در حضانت زن باشد و اختلافاتی که از طریق داوری حل و فصل نشود به دادگاه شهرستان و در نقاطی که دادگاه شهرستان نباشد به دادگاه بخش محول نمود.

قانون امور حسبی مصوب تیرماه ۱۳۱۹ رسیدگی به امور حسبیه مذکور در این قانون از حجر و قیمومت و وصیت و وصایت و امور راجع به غایب مفقودالاثار و ترکه متوفای بلا وارث و انحصار وراثت را به دادگاههای شهرستان محول کرد و آنچه که در صلاحیت محاکم شرع باقی ماند عبارت بود از رسیدگی به دعوی راجع به اصل نکاح و طلاق که از طریق دادگاههای حقوقی دادگستری به دادگاه شرع ارجاع می‌گردید و با این ترتیب دادگاههای حقوقی دادگستری در مدت بیست و هشت سال در فاصله ۱۳۱۸ هجری شمسی تا ۱۳۴۶ هجری شمسی به کلیه دعاوی حقوقی به استثناء دعوی راجع به اصل نکاح و طلاق رسیدگی کردند و در رسیدگی این دادگاهها اصول و ضوابط شرعی و احکام اسلامی کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت و یا به هیچوجه رعایت نمی‌شد.

د - تشکیل دادگاه حمایت خانواده :

دادگاههای حمایت خانواده همان دادگاههای عمومی حقوقی دادگستری (دادگاه شهرستان یا دادگاه بخش) بودند که با این اسم برای رسیدگی به دعاوی زناشویی و اختلافات خانوادگی اختصاص یافته و عملاً به این دعاوی رسیدگی می‌کردند.

در قانون حمایت خانواده مصوب تیرماه ۱۳۴۶ تصریح شده که منظور از دعاوی خانوادگی عبارت از دعاوی مدنی بین هر یک از زن و شوهر و فرزندان و جدپداری و وصی و قیم است که از حقوق و تکالیف مقرر در کتاب هشتم قانون مدنی (نکاح و طلاق) و کتاب هشتم قانون مدنی (نسب و حضانت و ولایت قهری) و کتاب نهم در خانواده و کتاب دهم در حجر و قیمومت و اقامتگاه و مسائل مربوط به غایب مفقودالاثار (تعیین امین و طلاق زن غایب) و از بعضی مواد دیگر قانون مدنی ناشی می‌شود.

با تصویب و اجرای قانون حمایت خانواده، رسیدگی بدعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق کماکان در صلاحیت محاکم شرع باقی ماند و دادگاههای حمایت خانواده این دعاوی را به محاکم شرع ارجاع می‌دادند و رسیدگی بدعوی را تا صدور حکم شرعی متوقف می‌ساختند.

قانون حمایت خانواده ترتیب رسیدگی را در دادگاه و نحوه تحقیق و بررسی

و ارزشیابی دلایل متداعیین و استفاده از مددکاران اجتماعی و وکلای دادگستری و کارشناسان و چگونگی اخذ تصمیم و بسیاری از مسائل و مشکلاتی را که در جریان دادرسی ممکن است پیش آید با راه حل مناسب معین نموده و در مدت دوازده سال تا سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به مرحله عمل و اجراء درآمد .

نکات مهمی که در قانون حمایت خانواده به آنها توجه شده بود عبارت بود از:
۱ - دادرسی دادگاه حمایت خانواده می توانست هر نوع تحقیق از شهود و مطلعین و مددکاران اجتماعی و غیره را که لازم بداند و برای تشخیص واقعیت امر ضروری بود انجام دهد حتی اگر بدون درخواست طرفین دعوی یا بکی از آنها باشد .

۲ - به دادرسی دادگاه حمایت خانواده اختیار داده شده بود که هر یک از طرفین دعوی را بی بضاعت تشخیص دهد از پرداخت هزینه دادرسی و حق کارشناسی و حق داوری و سایر هزینه های مربوط به امر دادرسی معاف نماید و کارشناس مکلف شده بود که دستور دادگاه را اجراء نماید .

۳ - دادرسی دادگاه حمایت خانواده می توانست رسماً برای هر یک از طرفین دعوی که بی بضاعت بود وکیل معاضدتی تعیین نماید و وکیل معاضدتی مکلف به قبول این وکالت بود .

۴ - در ارجاع دعاوی به داوری (غیر از دعوی راجع به اصل نکاح و طلاق) رعایت شرایط مقرر در آئین دادرسی مدنی پیش بینی شده بود .

۵ - برای انجام طلاق بین زوجین، بایستی دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر نماید و مدت استفاده از آن ۳ ماه معین شده بود و اگر در این مدت از گواهی مزبور استفاده نمی شد اعتبار گواهی زایل می گردید .

۶ - قبل از انجام طلاق بایستی ترتیب اطمینان بخشی برای نگهداری اطفال و هزینه زندگی آنها معین شود و اگر زن و شوهر با توافق یکدیگر ترتیب نگهداری و پرداخت هزینه نگهداری اطفال را نداده باشند دادگاه رسماً در این مورد اقدام نماید و مقررات مزبور شامل اطفالی هم می گردید که والدین آنها قبل از این قانون از یکدیگر جدا شده اند .

۷ - تجدید نظر در حضانت طفل را اعم از اینکه حسب درخواست یکی از والدین یا اقربای طفل یا دادستان باشد در صلاحیت همان دادگاهی قرارداد که در مورد حضانت طفل اتخاذ تصمیم نموده و به دادگاه اختیار داد که حضانت طفل را به هر کس که مقتضی بداند معول کند ولی پرداخت هزینه حضانت به عهده کسی باشد که طبق تصمیم دادگاه مکلف به پرداخت شده است .

۸ - در این قانون پیش بینی شده بود که نفقه زوجه از عواید و دارائی مرد و نفقه اولاد از عواید و دارائی مرد یا زن یا هر دو حتی از حقوق بازنشستگی استیفاء شود و مبلغ آن را دادگاه معین کند و ترتیب پرداخت آن را مشخص نماید.

۹ - حق ملاقات با طفل را برای پدر و مادر طفل و در صورت غیبت یا فوت پدر یا مادر به اقربای طبقه اول غایب یا متوفی قابل انتقال شناخته بود .

قانون حمایت خانواده بعضی از تصمیمات دادگاه را بشرح ذیل قطعی و غیرقابل تجدیدنظر قرارداد :

الف - صدور گواهی عدم امکان سازش

ب - تعیین نفقه ایام عده و هزینه نگهداری اطفال

ج - حق ملاقات پدر یا مادر یا اقربای طبقه اول غایب یا متوفی با اطفال .

د - اجازه دادگاه برای اینکه زوج بتواند همسر دیگری اختیار نماید .

تصمیماتی که دادگاه حمایت خانواده بصورت حکم یا قرار اتخاذ می نمود (بعجز آنچه که مستثنی شده) قابل رسیدگی پژوهشی در دادگاه استان بود و حکم قطعی دادگاه استان اجراء می گردید .

از نظر مدت پژوهشخواهی از احکام و قرارهای دادگاه حمایت خانواده هرچند که در قانون ذکری از مدت نشده ولی چون پژوهشخواهی از احکام و قرارهای دادگاه شهرستان برطبق مقررات قانون آئین دادرسی مدنی در مدت ده روز بایستی بعمل آید لذا این قاعده در مورد احکام و قرارهای دادگاه حمایت خانواده هم که در واقع همان دادگاه شهرستان بود رعایت می گردید .

تشکیل دادگاه مدنی خاص

انقلاب اسلامی ایران دادگستری را هم مانند سایر تشکیلات مملکتی متحول ساخت و منشاء تغییرات اساسی در تشکیلات قضایی و قوانین حقوقی و جزایی گردید و در اجرای اصل چهارم قانون اساسی که مقرر می دارد « کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد » دادگاههای شهرستان و استان منحل گردید و بجای آنها دادگاههای عمومی برای رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفری تشکیل شد و سپس با انحلال دادگاههای عمومی، دادگاههای حقوقی یک و ۲ و دادگاههای کیفری یک و ۲ تشکیل گردید . در قوانین حقوقی و کیفری و آیین دادرسی هم اصلاحات اساسی بعمل آمد و با تصویب قوانین راجع به حدود و قصاص و دیات و تعزیرات، قوانین کیفری سابق منسوخ شد .

به موازات این اصلاحات لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مورخ اول مهرماه ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید و رسیدگی به دعاوی زناشویی و اختلافات خانوادگی و بعضی از مسائل مهم در امور حسیبه و غیر آنها که سابقاً در دادگاه حمایت خانواده و محاکم شرع رسیدگی می شد به دادگاه مدنی خاص محول گردید و دادگاههای حمایت خانواده و محاکم شرع منحل گردیدند .

تشکیلات دادگاه مدنی خاص :

بر طبق ماده اول لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب، دادگاه مدنی خاص تشکیل می شود از یک مجتهد جامع الشرایط و یا فرد صالحی که منصوب از طرف وی باشد و یک یا دو مشاور از قضات دادگستری ولی صدور حکم با مجتهد مذکور یا منصوب او است که ریاست دادگاه را خواهد داشت .

در اصلاحاتی که در سال ۱۳۵۹ در این لایحه قانونی بعمل آمده جمله «یک یا دو مشاور از قضات دادگستری» به یک یا دو مشاور حقوقدان تغییر یافته است . مشاور دادگاه مدنی خاص علاوه بر مشاوره با رئیس دادگاه، نظارت در امور اداری و دفتری و ابلاغ و اجرا را نیز بعهده دارد .

دادگاه مدنی خاص ابتدا در تهران و سپس بتدریج در تمام مراکز استانها و بیشتر شهرستانها تشکیل گردید و در حوزه های قضایی که دادگاه مدنی خاص تشکیل نشده دادگاههای حقوقی یک و اگر در محلی دادگاه حقوقی یک نباشد دادگاه حقوقی ۲ مستقل به قائم مقامی دادگاه مدنی خاص به دعاوی و اختلافاتی که در صلاحیت دادگاه مدنی خاص قرار دارد رسیدگی می نماید مگر در دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق که به نزدیکترین دادگاه مدنی خاص ارجاع می شود .

طبق آخرین نشریه رسمی که از طرف دفتر تشکیلات و بودجه و آمار دادگستری منتشر شده تعداد ۲ دادگاه مدنی خاص در تهران و جمعاً تعداد ۱۰۷ دادگاه مدنی خاص در سطح کشور تشکیل است که به دعاوی و اختلافات مردم در مواردی که در لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص معین شده رسیدگی می نمایند و رسیدگی در دو مرحله نخستین و تجدیدنظر انجام می شود . لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مرجع تجدیدنظر از آراء دادگاه نخستین را مجتهد یا قاضی مازونی قرار داده که از طرف شورای سرپرستی دادگستری و پس از تشکیل شورای عالی قضایی توسط شورای مزبور تعیین گردد و در اصلاحیه مصوب ۱۳۵۹ قید شده که اگر در محلی شخص واجد شرایط برای تصدی مرجع تجدیدنظر نباشد به مرجع

تجدیدنظر مرکز استان مراجعه شود .

پس از تصویب قانون اساسی اول و تشکیل شورای عالی قضایی مقدمات تشکیل مرجع تجدیدنظر فراهم شد و دادگاه تجدیدنظر مرکب از یک مجتهد جامع الشرایط و یک مشاور ابتدا در تهران و سپس در چند استان دیگر از جمله مشهد و اصفهان تشکیل گردید که تا سال ۱۳۶۲ به صورت ماهوی رسیدگی تجدیدنظر انجام می دادند به اینصورت که اگر دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه نخستین را صحیح تشخیص می داد آن را تأیید می کرد و رسیدگی قضایی در آن پرونده خاتمه می یافت در غیر اینصورت حکم دادگاه مدنی خاص را نقض نموده و حکم مقتضی صادر می نمود .

شورای عالی قضایی در تاریخ ۳۱ خردادماه ۱۳۶۲ از شورای نگهبان استعلام نمود که ماده ۱۲ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص احکام دادگاه را قابل تجدیدنظر ماهوی دانسته آیا تجدیدنظر در حکم حاکم با اینکه بعضاً باعث نقض حکم قبلی می شود جایز و منطبق با موازین شرع می باشد یا خیر؟ شورای نگهبان در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۵ در پاسخ اعلام نمود که تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه یا غفلت قاضی از دلیل باشد جایز نیست .

شورای عالی قضایی پس از وصول این پاسخ طی بخشنامه مورخ ۱۱ تیرماه ۱۳۶۲ به کلیه دادگاههای مدنی خاص ابلاغ نمود که طبق نظر فقهای شورای نگهبان تجدیدنظر از حکم دادگاه نباید پذیرفته شود . هر چند که شورای نگهبان در تاریخ ۲۷ مردادماه ۱۳۶۲ به شورای عالی قضایی اعلام نمود که نظر شورای نگهبان در مورد تجدیدنظر خواهی از احکام دادگاهها به طور کلی و مطلق نبوده و استثناً آتی داشته و بخشنامه شورای عالی قضایی مغایر با نظر فقهای شورای نگهبان می باشد و باید اصلاح شود و نظر شورای نگهبان صریحاً به مقامات قضایی ابلاغ گردد و شورای عالی قضایی هم در پیرو بخشنامه سابق مراتب را به دادگاهها ابلاغ نمود ولی رسیدگی تجدیدنظر در آراء دادگاههای مدنی خاص عملاً معوق ماند . بعضی از دادگاههای مدنی خاص حکم خود را قطعی دانسته و دستوراجراء دادند و بعضی دیگر درخواست تجدیدنظر محکوم علیه را بلا اقدام گذارده و در اجرای حکم تردید کردند و این بلا تکلیفی تازمان تصویب و اجرای قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب مهرماه ۱۳۶۷ ادامه یافت . قانون مزبور دیوانعالی کشور را مرجع

بررسی، نقض یا تأیید احکام دادگاههای حقوقی یک، نظامی یک و مدنی خاص و انقلاب قرارداد و هم اکنون چهار شعبه از سی و چهار شعبه دیوان عالی کشور نسبت به آراء دادگاههای مدنی خاص رسیدگی تجدیدنظر انجام می‌دهند که از این تعداد دو شعبه در تهران و دو شعبه دیگر در قم و مشهد تشکیل است.

رسیدگی تجدیدنظر در دیوان عالی کشور شکلی است به این صورت که اگر دیوان عالی کشور حکم دادگاه مدنی خاص را صحیح و بدون اشکال قانونی و شرعی تشخیص دهد آن را ابرام می‌نماید و در غیر اینصورت آن را نقض نموده و تجدید رسیدگی را به شعبه دیگر همان دادگاه و اگر دادگاه شعبه دیگری نداشته باشد به دادگاه مدنی خاص هم عرض ارجاع می‌دهد.

مدت تجدیدنظر خواهی از آراء دادگاه مدنی خاص :

ماده ۱۴ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مهلت تجدیدنظر خواهی از آراء دادگاه مدنی خاص را ده روز از تاریخ ابلاغ حکم معین نموده است و حکم این ماده تا زمان لازم الاجراء شدن قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و ۲ مصوب آذرماه ۱۳۶۴ رعایت می‌شد و چون در این قانون برای تجدیدنظر خواهی از احکام و قرارهای دادگاههای حقوقی مدت تعیین نشده و هیئت عمومی دیوان عالی کشور بشرح رأی وحدت رویه ۵۱۰ - ۱۳۶۷/۳/۲۵ اظهار نظر نموده که تجدیدنظر خواهی از احکام و قرارهای دادگاههای حقوقی مدت خاصی ندارد لذا دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور با الهام از رأی وحدت رویه مزبور در مورد مهلت تجدیدنظر خواهی از آراء دادگاههای مدنی خاص اختلاف نظر پیدا نموده و شعب دیوان عالی کشور هم در این موضوع رویه‌های مختلف اتخاذ نمودند. یکی از شعب دیوان عالی کشور رعایت مهلت را برطبق ماده ۱۴ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص برای رسیدگی تجدیدنظر لازم دانسته و تجدیدنظر خواهی خارج از این مدت را نپذیرفت و شعبه دیگر ماده ۱۴ را منسوخ دانسته و به رسیدگی تجدیدنظر که در خارج از مهلت ۱۰ روز درخواست شده بود رسیدگی کرد. آراء این دو شعبه در هیئت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور مطرح گردید و هیئت عمومی بشرح رأی وحدت رویه شماره ۵۲۷ - ۶۸/۶/۱۴ اظهار نظر نمود که ماده ۱۴ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص به قوت و اعتبار خود باقی است و در تجدیدنظر خواهی از آراء دادگاه مدنی خاص مهلت ده روز باید رعایت شود.

صلاحیت دادگاه مدنی خاص :

دادگاه مدنی خاص از دادگاههای اختصاصی است و مانند سایر دادگاههای

اختصاصی به هیچ دعوی و اختلافی نمی‌تواند رسیدگی نماید مگر آنچه را که قانون صریحاً معین کرده و ماده ۳ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص در مورد صلاحیت دادگاه مدنی خاص به این شرح است :

۱ - دعاوی راجع به نکاح و طلاق و فسخ نکاح و مهر و نفقه و نفقه زوجه و سایر اشخاص واجب‌النفقه و حضانت

۲ - دعاوی راجع به نسب و وصیت و وقف و ثلث و حبس و تولیت و وصایت

۳ - نصب قیم و ناظر و ضم امین و عزل آنها

۴ - سایر دعاوی حقوقی به تراضی طرفین

علاوه بر این قانون مصوب ۲۱ مهرماه ۱۳۶۰ به دادگاه مدنی خاص اجازه داده است تا در امور جزایی که با دعاوی حقوقی مطروحه در آن دادگاه ارتباط مستقیم پیدا می‌کند رسیدگی نموده و حکم مقتضی را طبق مقررات صادر نماید (مانند دعوی حقوقی زوجه برای مطالبه نفقه و شکایت کیفری او از زوج به لحاظ انکار زوجیت طبق قانون مصوب ۱۳۱۱ شمسی) ماده ۵ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مرجع حل اختلاف در امر صلاحیت بین دادگاه مدنی خاص و مراجع قضایی دیگر را دیوان عالی کشور قرار داده و شعب دیوان عالی کشور در رسیدگی به این موضوع و حل اختلاف بین دادگاههای مدنی خاص و دادگاههای حقوقی آراء معارضی صادر نموده‌اند و هیئت عمومی دیوان عالی کشور با صدور آراء وحدت رویه به این اختلاف خاتمه داده است. آراء ذیل از آن جمله است :

۱ - در رسیدگی به دعوی زوجه برای استرداد جهیزیه صلاحیت دادگاههای حقوقی اعلام شده است .
رأی شماره ۵۰۳ - ۱۳۶۶/۲/۱۰

۲ رسیدگی به دعوی وقفیت و ملکیت در صلاحیت دادگاه مدنی خاص تشخیص شده است .
رأی شماره ۵۰۸ - ۱۳۶۷/۳/۴

۳ - رسیدگی به درخواست اخراج ثلث از ماترک متوفی در صلاحیت دادگاههای حقوقی دادگستری است .
رأی شماره ۵۴۲ - ۱۳۶۹/۱۰/۴

۴ - دعوی راجع به احراز شرایط واقف برای تعیین متولی در صلاحیت دادگاه مدنی خاص است .
رأی شماره ۵۵۲ - ۱۳۷۰/۱۰/۳

۵ - دعوی ابطال وصیت‌نامه اعم از رسمی یا غیر رسمی در صلاحیت دادگاه مدنی خاص است .
رأی شماره ۵۵۹ - ۱۳۷۰/۳/۲۱

۶ - رسیدگی به دعوی راجع به ثبت واقعه ازدواج در صلاحیت دادگاه مدنی خاص می‌باشد .
رأی شماره ۵۶۰ - ۱۳۷۰/۳/۲۱

از مقایسه لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص با قانون حمایت خانواده می‌توان نتیجه گرفت که قانون حمایت خانواده راجع به مسائل مختلفی که در جریان رسیدگی به دعاوی زناشویی و اختلافات خانوادگی و امور حسبه و غیره مطرح می‌شود مقررات خاصی را پیش‌بینی نموده بود که در حل و فصل دعاوی و تسهیل رسیدگی مؤثر واقع می‌شده در صورتی که در لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص به این مسائل توجه نشده و به اجمال برگزار گردیده و در مدت دوازده سال که از تاریخ اجرای این لایحه قانونی گذشته نقائص و اشکالات ناشی از اجرای آن ظاهر شده و قضات دادگاه‌های مدنی خاص بناچار باید به استناد بعضی از مواد قانون حمایت خانواده مشکلات کار را برطرف نمایند و در انجام چنین امری هم اختلاف نظر حاصل است.

مشکلات ناشی از اجرای لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص در ماه‌های بهمن و اسفند ۱۳۶۹ در دیوان عالی کشور و در کمیسیون با حضور چندین نفر از روساء و مستشاران دیوان عالی کشور و روساء، شعب دادگاه مدنی خاص تهران مورد بررسی قرار گرفت و پیشنهادات اصلاحی مفیدی در مورد این لایحه از طریق وزارت دادگستری به قوه قضائیه ارسال شد که از آن جمله قطعی شناختن بعضی از احکام دادگاه مدنی خاص و ضرورت اجرای بعضی از مقررات آیین دادرسی مدنی در دادگاه‌های مدنی خاص مانند مبحث راجع به داوری و اجرای موقت حکم و اعاده دادرسی و اعتراض ثالث و احیای بعضی از مواد قانون حمایت خانواده و غیره می‌باشد. تحولاتی که در مدت هشتاد سال گذشته در تشکیل مراجع مختلف قضایی به صورت اختصاصی برای رسیدگی به دعاوی و اختلافات خانوادگی و امور حسبه به عمل آمده ثابت کرده است که اگر این مسائل مانند سایر دعاوی و مسائل حقوقی در دادگاه‌های عمومی دادگستری و با معیارهای اسلامی رسیدگی شود به مصلحت نزدیکتر است.

تجرباتی هم که از اجرای لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص در مدت دوازده سال گذشته حاصل شده به جهات زیر مؤید همین نظریه می‌باشد:

۱ - قوه قضائیه به این تعداد مجتهد جامع‌الشرایط که طبق لایحه قانونی مزبور بتوانند در بیش از یکصد دادگاه مدنی خاص در سطح کشور قضاوت نمایند دسترسی نداشته و ندارد و قضات روحانی و غیر روحانی کلیه دادگاه‌های مدنی خاص هم مانند قضات دادگاه‌های عمومی حقوقی و کیفری به عنوان متجزی و مأذون منصوب شده و قضاوت می‌نمایند و از این لحاظ بین آنها تفاوتی نیست.

۲ - در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده که

کلیه قوانین مملکتی باید اسلامی باشد بنابراین اجرای مقررات واحکام اسلامی اختصاص به دادگاه مدنی خاص ندارد و در دادگاههای عمومی دادگستری هم احکام اسلامی اجراء می‌شود وقوانین مخالف شرع مقدس اسلام لازم‌الرعایه نیست .

۳ - در مدت دوازده سال گذشته در هر حوزه قضایی که دادگاه مدنی خاص تشکیل نشده دادگاههای عمومی حقوقی به دعاوی راجع به دادگاههای مدنی خاص (غیر از دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق) رسیدگی کرده‌اند وموازین شرعی را هم رعایت نموده‌اند بدون اینکه با اشکالی مواجه باشند .

۴ - دیوان عالی کشور براساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی بر اجرای صحیح قوانین در دادگاهها نظارت دارد ومی‌تواند نظارت خود را مانند گذشته اعمال نماید . با این ترتیب به نظر می‌رسد برای تمرکز رسیدگی به کلیه امور حقوقی در محاکم عمومی حقوقی اولی این است که رسیدگی به دعاوی زناشویی واختلافات خانوادگی وامور حسبیه هم مانند سایر دعاوی حقوقی به دادگاههای عمومی حقوقی دادگستری به تصدی قضات روحانی وغیر روحانی محول شود ودادگاه مدنی خاص از تشکیلات قضایی حذف گردد تا دادگاههای عمومی بتوانند براساس ضوابط قانونی وآیین دادرسی ومعیارهای اسلامی دعاوی واختلافات مردم را سریعتر وسهل تر قطع وفصل نمایند وچنانچه اصلاح قانون براساس این نظریه انجام شود این امکان وجود خواهد داشت که به دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق وبعضی مسائل دیگر در محکمه شرع که در مرکز هر استان تشکیل می‌شود رسیدگی گردد .